

مقاله ای که از نظر خوانندگان محترم
میگذرد بقلم آقای دکتر منوچهر خدایار محبی
دانشیار و مدیر گروه ادیان و عرفان دانشکده الهیات
و معارف اسلامی دانشگاه تهران است . نویسنده
محترم در این مقاله ، مقایسه ای بین برداشت فردوسی
و منابع موجود در باره منابع هندو بعمل آورده است .
« مقالات و بررسیها »

دین هندو در شاهنامه فردوسی

در شاهنامه فردوسی در دو مورد سخن از «دین هندو» بنیان است. یکی در داستان « رفتن مکندر بشهر برهمنان » است. دیگری در دنباله سرگذشت خسرو پرویز است که از دین هندو گفتگو میکند. بنابراین در بخش یکم نام برهمن و در بخش دوم نام هندو محل بحث است. (۱) برهمنان افراد کاست درجه یک جامعه هندو را تشکیل میدهند. در دین هندو چهار طبقه وجود دارد. اول طبقه برهمنان که کارهای دین در اختیار آنان است. و برتر از سایر طبقات بشمار میروند. طبقه دوم کشاتریا Kshatryas یا شاهزادگان و جنگجویان هستند که افراد گروه اشراف و قهرمانان را تشکیل میدهند و از نظر امتیازات اجتماعی پس از طبقه برهمنان قرار دارند. سوم طبقه وایسیا Vaicyās یعنی : کشاورزان. طبقه چهارم را پیشه وران و کارگران و غلامان تشکیل میدهند و سودرا Soudras نام دارند. سپس در خارج از طبقات فوق، طبقه پاریا Parias یا شانداالا Chadglas قرار دارند. این طبقه نجس خوانده شده و از حقوق اجتماعی محروم بودند تا اینکه در قرن معاصر گاندی رهبر بزرگ هندوستان آنان را بنده خدا Harigan نام

نهاد (۲) وقانون اساسی هندوستان این اختلافات را باطل شمرد و میان طبقات اجتماعی و ادیان گوناگون مساوات برقرار کرد. از نظر تاریخ تحول اجتماعی دین هندو سه دوره را گذرانده است. یکی عصر ودا است که متعلق به دوران پیش از قرن نهم میلاد است، این دوره با کتب مقدس ریگ ودا - ساماودا Samaveda (سرودشناسی) یا جورودا Yajurveda (قواعد قربانی) - آتار واودا Atharvaveda (جادوشناسی) شناخته میشود.

در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد برهمنان برای تثبیت مقام خود در ردیف اول جامعه درآیین ودا تحولی ایجاد کردند و آنرا دین برهن Brahmanisme نام نهادند.

کتب مقدس دوره برهمنی یکی برهمنها Brahmanas (اصول اعمال دینی و عبادات) برای طبقه روحانی است. دیگری اوپانیشادها Oupanishads (محوارات محرمانه) نام دارد. ممکن است اوپانیشادها بین سالهای ششصد و سیصد قبل از میلاد تألیف شده باشد و آنها را «ودانتا» یعنی: نتیجه یا پایان ودا مینامند. در قرن ششم قبل از میلاد در مقابل قدرت برهمنان دو دین مخالف (جین و بودا) قرار گرفت. به این دلیل روحانیان لازم دانستند عقاید عمومی دینی را با آنچه برآن ریاست دارند نزدیک سازند. در اثر این تحول نام هندو رسمیت یافت. بعلاوه برمتون مقدس مذکور نیز دو کتاب علاوه گردید. یکی پورانا Pourana (یعنی عهد قدیم)؛ دیگری مهابهاراتا Mahābhārata که شرح جنگ بزرگی با شرکت خدایان و آدمیان است. گرچه برای این تحول فکری نمیتوان تاریخ معین برقرار ساخت. ولی میتوان پیدایش نام «دین هندو» را در قرون نخستین بعد از میلاد، یعنی: در عصر آغاز انحطاط دین بودا و هندوستان قرار داد. (۳) بنا براین

نام «برهمن» و «هندو» که در شاهنامه فردوسی آمده است دو نام است از یک دین که هر یک نشانی از تحول در تاریخ است.

طبق مندرجات شاهنامه فردوسی، اسکندر مقدونی برای آگاهی از کردارهای کهن به شهر برهمن لشکرکشی میکند. برهمن برای جلوگیری از این حمله نامه‌ای به اسکندر مینویسد و در آن اهل شهر را مردمانی خداپرست میخواند و اسکندر را از حمله به شهر برحذر میدارد. در این نامه برهمن میگوید: ما جز شکیبائی و دانش چیزی نداریم. دانش آرام‌بخش روان است، چون تو به اینجا آئی مردی برهنه خواهی دید که از خونریزی بیزارند. اسکندر چون با آورنده نامه روبرو شد راستی و بی آزاری برگزید، در نتیجه پیشرفت خود را متوقف ساخت و هم آنجا بماند. اسکندر میبیند که این گروه خوردنی و پوشیدنی‌شان از گیاه است:

خور و خفت و آرام دردشت و کوه برهنه بهر جای گشته گروه
همه خوردنیشان بر میوه‌دار ز تخم گیاه رسته بر کوهسار
سراسر همه دشت نخچیر بود گیاه خوردن و پوشش آزر بود

در اشعار فوق چهار اصل جالب توجه است: خداپرستی - دانش - مخالفت با خونریزی - گیاهخواری. انسان از دو طریق میتواند خدا را بشناسد. یکی بررسی در شخصیت «آتمن» یا نفس انسان و دیگری شناخت «برهمن» یا نفس جهان است (ع). آتمن را با روش درونی میتوان شناخت همانطور که راه یافتن به برهمن از طریق «برون بینی» است. هر کس با توجه به خویش میتواند به آتمن راه یابد. اگر کسی با اینگونه خویش‌نگری نتواند به آتمن برسد نباید ناامید گردد زیرا هیچ فردی نباید انتظار داشته باشد آنچه را که ابدی است، در خود بیابد زیرا چنین کسی^۱ در چیزهای زودگذر و

متعین این جهان گم شده است. بنابراین باید پیش از هر کار خود را از هر عمل و اندیشه ناپاک و هر نوع آشفته‌گی روحی و جسمی دور کند و آدابی را که روحانیان مقرر داشته‌اند انجام دهد آنگاه ذهن اوسکوت و آسایش مییابد و حواس پاک و آرام میگردد. چون روح بدین‌سان صفا و آرامش گرفت میتواند هم وجود خود و آن بحر وجود را که خود جزوی از آنست، احساس کند. باین ترتیب جزء در کل محو میگردد و وحدت و واقعیت ظاهر میشود. زیرا در این درون‌بینی آنچه آدمی میبیند نفس انفرادی نیست آنچه جوینده میجوید «آتمن» جوهر حیات یا من من‌ها است. روح‌الارواح که مطلق و بدون ماده و بی‌شکل است که چون آدمی به ترك خود بکوشد در آن محو میگردد. بنابراین نخستین گام در شریعت هندو جوهر وجود ما جسم یا فکر یا فرد نیست بلکه آن وجود خاموش بدون‌شکل وجود ماست که «آتمن» نام دارد. گام دوم برهنه است که یگانه جوهر نافذ بی‌جنس، بی‌شکل محیط و نهفته، جوهر لیس ناپذیر جهان «حقیقت حقیقت‌ها» است برهنه زاده نشده و فساد نمیپذیرد و نمیبرد. و روح جمیع اشیاء است. همانطور که آتمن روح همه ارواح است. برهنه یگانه نیروئی است که در پشت و زیر و بالای همه نیروها و ایزدان قرار دارد. گام سوم در شناخت خدا از همه مهمتر است.

آتمن و برهنه یکی است (ه). روح یا نیروی غیر انفرادی درون همان روح غیر مجسم جهان است. در پس همه صورتها و حجاب‌ها وجود خارجی یکیست. آدمی در حقیقت غیر مجرای وجود خود، با خدا که روح همه اشیاء است. یکی است چون در برهنه مطاق خارجی و در آتمن مطلق داخلی و باطنی یا ذاتی مشاهده میشود، متفکرین هندو از آن اصل دیگری کشف میکنند که شخصیت کامل

برهمن و آتمن است و آن حقیقت مطلق را «آتمن - برهمن» مینامند. هر کس آتمن را بشناسد و در باره آن تفکر کند جهان را میشناسد زیرا آنچه در درون انسان و خورشید است تنها یک چیز است اگر انسان در وجود خود بررسی کند «هستی» مشاهده میکند این همان هستی است که در وجود هرانسان و جانداران و گیاهان و در هر حقیقتی یافت میشود و آدمی در برابر آنچه وجود دارد احساس میکند:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

چنانکه معلوم است این خدا جنبه توحیدی ندارد بلکه «وحدت وجود» است بنابراین معرفت به چنین خدائی دانش سالک طریقت را نمایان میسازد و انسان چون دریافت با جانداران و گیاهان و طبیعت بستگی دارد، حیات و هستی دیگران را محترم میدارد و از قتل نفس و خونریزی اجتناب میکند زیرا با خونریزی و قتل مانع تکامل موجودات طبیعت گردیده است و این امر در اشعار فردوسی بطور مختصر و مفید جلوه گر است. در دنباله اشعار شاهنامه میان اسکندر و برهمن گفت و شنودی به میان میآید که اطلاعات فردوسی را در باره دین هندو نمایان میسازد:

اسکندر میپرسد که شما از خواب و خور و آسایش و نبرد و خوشی های گیتی چه بهره ای دارید؟ برهمن پاسخ میدهد که از ما کسی از نبرد و پوشیدن و خوردن سخن بمیان نمیآورد. ما برهنه بدنیا آمده ایم و برهنه هم بزر خاگ میرویم زمین بستر و آسمان پوشش نامت تا هنگامیکه مرگ فرا رسد کوشش برای یافتن چیزی به پیشیزی ارزش ندارد. زیرا چون انسان از این مرابگذرد آنچه بدست آورده است از او باقی میماند و آنچه همراه اوست «رفتار نیک» اوست. این اصل را فردوسی در جای دیگر شاهنامه بشکلی دیگر تکرار میکند.

در شرح زندگی خسرو پرویز قیصر روم از خرداد برزین در باره دین هندوان جويا میشود و چنین پاسخ میشود که هندویان :

بیزدان نگردند و گردان سپهر	ندارد کسی برتن خویش مهر
ز خورشید گردنده بر بگذرند	چوما را زداندگان نشمرند
هر آنکس که آتش همی بر فروخت	شد اندر بیان خویشتن را بسوخت
یکی آتشی داند اندر هوا	بفرمان یزدان فرمان روا
که دانای هندوش خواندائیر	سخنهای چرب آرد و دلپذیر
بگوید که آتش به آتش رسید	گناهی ز کردار شد نا پدید
از آن ناگزیر آتش افروختن	همی راستی داند از سوختن (۶)

در بخش نخست «رفتار نیک» همراه انسان است و در بخش دوم با کردار گناه انسان نا پدید میشود که مقصود همان کردار نیک است. پس لازم است در این باره توضیحی داده شود تا مفهوم این اصل در دیانت هندو روشن و آشکار گردد.

دین برهمن جهان را به دو شکل نمایان میسازد. هستی و من مطلق را از دنیائی که به آن شباهت دارد جدا میکند. هستی مطلق را «وحدت وجود» و سایر امور را «کثرت» نام میدهد. کثرت موجب رنج و بدبختی است و حقیقت ندارد. آتمن بی همتا در تمام موجودات در پناهگاهی دور از درد و رنج جهان قرار دارد. آتمن بی همتا و سعید در عالم کثرت که در حال تغییر است تجلی نمیکند. زیرا بدبختی موجودات در کثرت وجود است. پس بهتر است با کثرت مبارزه گردد. باید دانست که چگونه میتوان کثرت شوم را از وحدت سعادت بخش وجود جدا ساخت. دین برهمن معتقد است کثرت موجودات انسانی و یا حیوانی در روی زمین یا در جاهای دیگر نتیجه رفتار آنان در وجود

پیشین آنهاست. این امر را «کرم» مینامند که بعنوان یک سرمایه اخلاقی در اعتبار یا در بدهی انسان است.

اگر انسان در زندگی نیکوکار باشد پس از مرگ بیک زندگی خوبی میرسد. یعنی رفتار وسلوک انسان شکل تولد و تظاهر مجدد او را معین میسازد. بنا براین هرکس هرگونه زندگی که داشته باشد نتیجه رفتار او در زندگی قبلی است و رفتار امروز او نیز زندگی پس از مرگ او را میسازد. چون تولد دوباره شرکت مجدد در رنج جهان است شروع زندگی دوباره آغاز رنج ابدی است. رستگاری Moksha در این است که انسان خود را از «کرم» رها سازد و آزاد کند تا از هرگونه تولد دوباره خلاص گردد. این عمل بشری امکان دارد که انسان جزء «آتم» کسی را نخواهد زیرا آتمن جاویدان در ماوراء کثرت و نیکی و بدی و رنج قرار دارد. مخلوق نیست و با رنج ارتباط ندارد. روح انسان هنگام مرگ جسم را رها میکند که نابود شود و شکل جدید دیگری خواه انسانی و خواه الهی و خواه موجودات دیگر بخود میگیرد و در حقیقت آنچه در زندگی گذشته کاشته است درو میکند. کسی که نیکی کرده است موجودی سعادتمند میشود و آنکس که بد کرده است به بدبختی میرسد. کسی که در خود فرو میرود و هوای نفس ندارد. امیال خود را رها میکند و فقط توجه به آتمن دارد، چنین کسی که امیال خود را از قید رنج و جسم و زندگی رهایی میدهد روح او به جسم دیگری نمیروند. چنین کسی برهما است و به سوی برهما باز میگردد. هرکس خود را از خواسته های نفس خلاص سازد، فانی این جهان و جاویدان در جهان برهما داخل میگردد. هرکس از راه معرفت به حقیقت «آتمن» - برهنه» یقین حاصل کند امیال او خاموش گشته و رستگار میشود. همانطور که رودخانه ها

به دریا میریزند و نام خویش را از دست میدهند و اشکال آنها به صورت اقیانوس جلوه گر میگردد. خردمندان خود را از نام و شکل رها میکنند و در جوهر درخشان روح گم میشود و نفس برهن میگردد. در تاریخ تحول دین برهن به هندو، دیگر معرفت کافی نیست و فلسفه عشق به میان میآید که دارای بچی جداگانه است. این است نتیجه رفتار نیک که شاهنامه از آن سخن میگوید. پس انسانی که در زندگی گذشته گناهکار بوده و در نتیجه به زندگی رنج آور کنونی رسیده است میتواند با کردار نیک در این مرحله گناه گذشته را از میان بردارد و خود را برای زندگی سعادتمند آینده آماده سازد. بنا براین هر کس با رفتار خویش بهشت و یا دوزخ خویش را فراهم میسازد. برهن حقیقی از دنیا بی نیاز است تا دوباره متولد نشود و گرفتار رنجی نو نگردد. بهمین جهت هنگامیکه اسکندر به برهن میگوید «اگر انسان زنده به چیزی نیاز نداشته باشد مانند مرده است»:

همان زنده بیشست گر مرده نیز گزان پس نیازش نباشد بچیز

برهن در پاسخ اسکندر میگوید: «زنده نیز میمیرد و ثوبت

بدیگری میسپارد».

باید همان زنده را نیز مرد یکی رفت و ثوبت بدیگر سپرد (۷)

سالک این طریقت در حقیقت در صدد است به زندگی جاویدان راه یابد و با رنج پیری و مرگ و بیماری مبارزه کند. زیرا وقتی اسکندر از برهن میپرسد که هر چه حاجت دارد از او بخواهد از او تقاضا می کند پیری و مرگ را از میان بردارد:

یکی گفت کای شهریار بلند در پیری و مرگ بزمابند (۸)

اسکندر پاسخ میدهد که قادر به برآوردن چنین حاجتی نیست. برهن با او میگوید: چونکه میدانی چاره و گریزی از مرگ نیست و

بیهوده رنج میبری و نتیجه کوشش و گنج تو به دشمن میرسد ، پس
 دلیل چنین رنجی از کم دانشی و ابله‌ی است زیرا بودن قابل دوام نیست .
 چنین داد پاسخ بدو شهریار که با مرگ خواهش نیاید بکار
 چه پرهیزی از تیز چنگ اژدها که گرز آهنی زو نیایی رها
 جوانی که ایدر بماند دراز هم از روزپیری نیاید جواز
 برهن بدو گفت کای پادشاه جهاندار و دانا و فرمان روا
 چودانی که از مرگ خود چاره نیست زپیری بتر نیز پتیاره نیست
 جهانرا بکوشش چه جوئی همی گل زهر خیره چه بویی همی
 زتو باز ماند همین رنج تو بدشمن رسد کوشش و گنج تو
 زبهر کسان رنج برتن نهی ز کم دانشی باشد و ابله‌ی
 پیامست از مرگ و سوی سفید بودن چه داری تو چندین امید (۹)

اسکندر می‌خواهد گناهکار را بشناسد . برهن مردم کینه‌توز
 و زیاده طلب و آزمند را گناهکار معرفی میکند .

برهن چنین داد پاسخ بدوی که ای پاک دل مهتر رازجوی
 گنه کار تر چیره مردم بود که از کین و آزش خرد کم بود
 چو خواهی که این را بدانی درست تن خویشان را نگه کن درست
 که روی زمین سر بسر پیش تست تو گوئی سپهر روان خویش تست
 همی رای داری که افزون کنی ز خاک سیه مغز بیرون کنی
 روان ترا دوزخست آرزوی مگر زین سخن باز گردی بخوی
 دگر گفت بر جان ما شاه کیست بکزی بهر جای همراه کیست
 چنین داد پاسخ که آرت شاه سرمایه کین و جان و گناه
 بپرسید خود گوهر آرت چیست که از بهریشی باید گریست
 چنین داد پاسخ که آرت نیاز دو دیوند پتیاره دیر ساز
 یکی را ز کمی شده خشک لب یکی از فزون نیست بی خواب شب
 همان هر دو را روز بد بشکرد خنک آنکه جانش پذیرد خرد (۱۰)

مآخذ و منابع :

- (۱) شاهنامه فردوسی در ده جلد - چاپ تهران ۱۳۱۴ خورشیدی .
جلد هفتم . صفحه ۱۸۷۴ - ۱۸۷۰ و جلد نهم . صفحه ۲۷۶۰ - ۲۷۵۹
- (۲) فلیسین شاله : تاریخ مختصر ادیان بزرگ . ترجمه به
فارسی با اضافات و ملحقات از : منوچهر خدایار محبی . انتشارات دانشگاه
تهران (۱۱۴۸) تهران ۱۳۴۶ . صفحه ۷۹ .
- (۳) همان کتاب . فصل های پنجم و ششم
- (۴) Grousset, René : Histoire de la Philosophie orientale.
Paris, 1923. صفحه ۱۶۷ - ۵۳
- » » : Les Philosophies Indiennes, Paris 1937
Masson-Oursel : La Philosophie en Orient, صفحه ۹۶
- (۵) ویل دورانت . تاریخ تمدن . کتاب اول ترجمه مهرداد
مهرین . صفحه ۶۰۰ - ۶۰۳
- Oldenberg, H. : Die Religion des Vedas, traduite
Par : Victor Henry : La religion du
Veda, Paris, Alcan 1903.
- Schweitzer, Albert : Les gryands Penseurs de
L'Inde, Paris, Payot, 1936.
- Brown, Brian : Wisdom of the Hindus,
New york, 1921.
- (۶) شاهنامه فردوسی ، جلد نهم . صفحه ۲۷۶۰ .
- (۷) همان کتاب ، جلد هفتم . صفحه ۱۸۷۲ .
- (۸) همان کتاب ، صفحه ۱۸۷۴ .
- (۹) همان کتاب ، همان صفحه .
- (۱۰) همان کتاب ، صفحه ۱۸۷۳ .

THE HINDU RELIGION IN THE SHAHNAMEA OF FIRDOUSI

Twice in the Shahnama we find references to Hinduism and Hindu beliefs; first in the narration of Alexander's expedition to the city of the Brahmans, (v.V, p. 1870, Shahnama, Tehran Edition, 1314 A.H) and then in the story of Khusrow Parviz, who talks of the Hindu religion. The striking thing in these description is that what Firdousi has stated about Hinduism, is completely in accordance with the reality. This shows the precise nature of the information which he possessed about the Indian religion.

The two terms - Brahmanism and Hinduism - which are employed in the Shahnama stand for the same religion. In the first passage which deals with Alexander's expedition, Firdousi has employed the term Brahmanism and has referred to four characteristics of the Brahmans, namely (1) Divine worship, (2) wisdom, (3) non- violence and (4) vegetarianism. All of these are fundamental to the Hindu religion.

Divine worship and the realization of the Divine reality are basic to the Hindu faith. We can realize God through two different ways- by realizing the nature of Atma or the human soul through internalinsight, and secondly, by grasping the reality of Brahman externally. The "One", "Absolute" Brahman is the supreme "world-Soul" and forms the inmost essence of everything. He is the only "Real one", everything else being "Maya" or "illusion". The other most vital thing in Hinduism is "atma" or the human soul. "Atma" comes from Brahman and is the essence of all living things. The ultimate goal of man's soul is union with Brahman through proper discipline. As a single essence of Brahman runs through all the creation, a Hindu respects all living

objects and abstains from killing animals or men. Firdousi has referred in short, to all these points.

Then, Firdousi refers to the importance of "deeds" in the Hindue religion, in the Branhman's answer to Alaxander's question. The doctrine of "Karama" is one of the fundamental doctrines of Hinduism, and tells that the deeds of one person determines his future life. It is only through good deeds that man reaches to the Divine. What plays most important role in a soul's onward journey are its deeds. This is what Firdousi has referred to in this passage, as well as in the passage where Kaisar asks Kharad Barzeen about Hinduism (IX. 2760).

A true Hindu has to do nothing with this temporal world. This fact is referred in the Shahnama at the place where Alaxander asks the Brahman to demand something (IX. 1873). The same principle is taken in consideration when "ambition" is referred to, as a cardinal sin in the Shahnama (IX. 1873).

This all shows how Firdousi has succeeded in giving a correct account of the beliefs of Hindus and exhibits, his thorough acquaintance with the Hindu religion.

